



shahraranews.ir



جانباز پاسدار محله کوی امید

داوطلب ک

گل دفتر

اکنون سال‌هاست که سازمان‌ها و مدارس اس‌سخنرانی می‌کنند. در صورت مناسبی سخن پدیده‌های اجتماعی آشنای این حوزه فعالیت داشته است که در زمینه‌های تحقیقی مرتبط با نحوه دختران فراری پژوهش

محمدعلی، داوطلب پاسدار بازنشسته سپاه است. با وجود اینکه دوران خدمتش به کشور پایان یافته، اما هنوز خود را بازنشست نکرده و به مردم دیارش خدمات‌رسانی می‌کند. به دلیل دارا بودن سواد عمومی بالا، بارها از او دعوت شده است در تعطیلات نوروز به عنوان مبلغ راهنما در اردوهای راهیان نور حضور داشته باشد.



سنگر تیرباری را خاموش کنیم. دشمن متوجه شد و از بالای صخره نارنجک روی سرمان انداخت. حس کردم نارنجک در حال انفجار است که از روی صخره پریدم اما نارنجک روی هوا منفجر شد و به دست و سرم اصابت کرد. از طرفی دنده و کمرم به سنگ خورد و آسیب دید. دومین باری که

مجروح شدم شب عملیات والفجر ۸ بود. لشکر ما به فرماندهی حاج اسماعیل قآنی در نزدیکی خرمشهر حوالی شهرک ولیعصر، عملیات فریب را زودتر از عملیات اصلی انجام دادند. دشمن متوجه عملیات شده بود زیرا با دشمن فاصله نزدیکی داشتیم. در واقع حدود ۶۰ متر بیشتر با آن‌ها فاصله



خاطر دارم. وقتی با برادرم دور ضریح دور می‌زدیم حسی داشت که هرگز فراموشش نمی‌کنم. من از همان هفت سالگی به همراه برادرم، عصرها نزد پدرمان، درس می‌خواندیم و صبح‌ها هم در کارگاه بافندگی دایمی مان شاگردی می‌کردیم تا کار یاد بگیریم. چندسالی به همین منوال گذشت. دو تا از برادرهایم ساکن نجف بودند، در سال ۱۳۵۲، ایرانی‌های مقیم نجف و عراق را بیرون کردند و برادرانم به مشهد آمدند و پدرم را مجاب کردند که ما را به مدرسه بفرستند. سن تحصیل عادی ما گذشته بود و به همین دلیل ما در مدرسه بزرگسالان مشغول به تحصیل شدیم. دوره ابتدایی را در مدرسه مدرسی واقع در خیابان طلاب گذراندم. دوره راهنمایی را هم‌زمان با بحبوحه انقلاب، در چهارراه مقدم سپری کردم. دروس دبیرستانی را هم در جبهه خواندم و امتحان دادم. بعد از اینکه جنگ تمام شد، درس طلبگی را خواندم. چندسالی گذشت. یکی از برادرهایم مرا تشویق کرد که وارد دانشگاه شوم و به این ترتیب در سال ۱۳۷۳ در دانشگاه شهیدباهر کرمان مشغول به تحصیل شدم و کارشناسی پژوهشگری اجتماعی را دریافت کردم. پس از بازنشستگی از سپاه، در سال ۱۳۹۰، رشته تاریخ تمدن ملل اسلامی را خواندم و مدرک کارشناسی ارشد را کسب کردم، البته در طول دوران نوجوانی و جوانی فعالیت ورزشی هم انجام می‌دادم. فوتبال بازی می‌کردم و در رشته جودو و کبکوشین به صورت تخصصی فعالیت داشتم.

ادای دین

دوره قرآنی داشتیم که از سوی روحانیان جوان اداره می‌شد. جزوه‌های سخنرانی‌های دکتر علی شریعتی و شهید مطهری را چاپ می‌کردند و در دوره می‌آوردند. این جزوه‌ها بین افراد حاضر در دوره توزیع می‌شد و از آن‌ها می‌خواستند، بعد از مطالعه کتاب، آن را برای دیگران توضیح دهند. به نوعی اقدامی شبیه ارائه کنفرانس‌های امروزی انجام می‌شد. نخستین کتابی که به من رسید تا سبک سخنرانی را یاد بگیریم، کتاب «از کجا آغاز کنیم» دکتر شریعتی بود و به این ترتیب از سال ۱۳۵۶، وارد جریان انقلاب شدم. به جرئت می‌توانم بگویم که در بیشتر تظاهرات، راهپیمایی‌ها، وقایع و حوادث انقلاب در مشهد حضور فعال داشتم و صحنه‌های بسیاری را از نزدیک دیدم.



همزمان با شب عروسی، کوچه محل سکونت‌مان، شهید داشت. به همه سفارش کردم بدون سروصدا در محله و چراغانی، مراسم برگزار شود

در سال ۱۳۵۸ به خدمت سربازی مشغول شدم و ۲ سال بعد در حالی که دوران خدمتم رو به اتمام بود، وارد بسیج شدم و از ابتدای سال ۱۳۶۱ به سپاه ورود پیدا کردم. هرچند در ابتدا دوست نداشتم هیچ وقت نظامی باشم، اما در نهایت وارد سپاه شدم. من روحیه خاصی داشتم و جو نظامی برایم سخت و ثقیل بود.

زمانی که جنگ شروع شد من در کرمانشاه سرباز بودم. بعد از خدمتم احساس کردم با وجود همه مشکلاتی که در کشورم است، باید ادای دین و تکلیف کنم به همین دلیل وارد بسیج شدم. بسیجی شدنم زمینه ورود به سپاه را فراهم کرد. یکی از برادرانم مسبب آشنایی من با سپاه شد و من جذب سپاه شدم و به عنوان پاسدار خدمتم را شروع کردم.

زیر آوار آتش

دوبار مجروح شدم. مرحله نخست در سال ۱۳۶۴ بود که در عملیات قادر شرکت کرده بودم. بنا بود

از طلبگی تا کارشناسی ارشد

در سال ۱۳۳۹ در یکی از روستاهای فریمان به نام درخت بید به دنیا آمدم. پدرم روستازاده و روحانی بود؛ البته چون در حوزه علمیه تحصیل می‌کرد، در مشهد سکونت داشت. بعد از برخورد های تند رژیم با روحانیت، پدرم به این روستا می‌رود. او دوبار ازدواج کرد که از همسر نخست خود ۴ فرزند داشت که اکنون تنها یکی از آن‌ها در قید حیات است. از مادرم نیز صاحب ۷ اولاد شد که ۶ تا از آن‌ها یعنی ۳ دختر و ۳ پسر باقی مانده‌اند. پدرم با توجه به اینکه لباس روحانیت داشت در چندین روستا، مکتب‌دار بود. بعد از اینکه طرح انجمن ایالتی و ولایتی از سوی رژیم وقت در روستاها اجرایی شد قوانین امروزی به روستاها راه پیدا کرد. از جمله اقداماتی که در روستاها انجام شد، تأسیس مدرسه به سبک جدید بود که در راستای آن مکتب‌خانه‌ها از سوی حکومت تعطیل و مدارس ساخته شد. پدرم که چندان به شیوه جدید آموزش تمایل نداشت، ما را در مدرسه ثبت‌نام نکرد و در سال ۱۳۴۶ ما را به شهر فرستاد و خودش هم یک سال بعد، پیش ما آمد.

پدرم با تحصیلات امروزی خیلی موافق نبود اما من خاطرات شیرینی از تحصیل کنار پدرم به یاد دارم زیرا نزد او به شیوه مکتب‌خانه ای درس خواندم و نوشتن را هم از پدرم یاد گرفتم. شیوه مکتب‌خانه به این شکل نیست که از همان نخست حروف الفبا را آموزش دهند. ابتدا قرآن را فرا می‌گرفتیم و سپس هجی، روان‌خوانی و تجوید آموزش داده می‌شد و در نهایت فارسی‌خوانی والدین، شاهنامه، هفت پیکر نظامی گنجوی و ... را با پدرم خواندم، یعنی او این کتاب‌ها را درس می‌داد. او می‌خواند و ما تکرار می‌کردیم. آن قدر می‌خواند که ما در خواندن آن‌ها روان می‌شدیم. بعد از خواندن، نوشتن را به من یاد داد که آن هم به شیوه سرمشق بود. از دفتر خودش برگ‌هایی را جدا می‌کرد. آن زمان خودکار نبود، با چاقو مدادی که در دستش بود نصف و سر آن را تیز می‌کرد و آن مداد را به دستم می‌داد. نخستین سرمشقی که به من داد این بود: «قلم ترجمان بزرگان بود، قلم بهتر از تیغ بران بود، هر آنکس ندارد نشان قلم، به مثل خر زیر پالان بود، قلم گفتا که من شاه جهانم، قلم زن را به جنت می‌رسانم» دومین سرمشق من هم «شنیدی که جمشید فرخ سرشت/ به سرچشمه آمد به سنگی نوشت/ که دنیا ندارد به کس اعتبار/ تو دل را به خوبی دنیا مدار» بود. شاید آن زمان خیلی معنی



این سرمشق‌ها را متوجه نمی‌شدم اما اکنون که پدر شدم و چندین فرزند را بزرگ کردم می‌فهمم که پدرم علاوه بر نوشتن می‌خواست روش زندگی و خیلی چیزهای دیگر را به من یاد دهد. خاطره دیگری که از او در ذهن دارم این است که هر هفته صبح جمعه، قبل از طلوع آفتاب من و برادر کوچکم را به حرم مطهر رضوی می‌برد. همیشه از صحن بست شیخ بهایی وارد حرم می‌شدیم. خودش پایین پای حضرت می‌نشست و به ما می‌گفت دور ضریح ۷ دور بزیند و بیایید که برایشان زیارت‌نامه بخوانم. این نوع روش تربیتی پدرم، ما را با حرم انس داد و فضای حرم در ذهن ما نقش بست. لذت زیارت در کودکی را هنوز به